

واشینگتن در کمال بی تفاوتی جهانی، شهر سازی های استعماری اسرائیل را "قانونی" اعلام می کند.

سیلون سیپل

اوریان 21، 27 نوامبر 2019

ترجمه بهروز عارفی

شناسائی رسمی "قانونی بودن" مستعمره نشین های اسرائیلی [موسوم به کولونی]، اقدام جدید دونالد ترامپ در پشتیبانی از سیاست افراطی تل آویو است.

سه روز پس از این که مایک پومپئو وزیر امور خارجه آمریکا در 18 نوامبر اعلام کرد که دولت آن کشور حضور شهرک های اسرائیلی را در سرزمین های فلسطینی اشغال شده "مغایر" با حقوق بین المللی یا به زبان دیگر غیرقانونی ارزیابی نمی کند، هیچکس در صحنه بین المللی از چنین اظهاراتی اظهار نگرانی نکرد.

درست است که بانی این تصمیم - دونالد ترامپ - و بهره مند اصلی آن، بنیامین نتانیا هو در این روزها به دلیل دیگری صفحه اول رسانه ها را به خود اختصاص داده اند: یعنی هر دو متهم به فساد شده و در معرض خطر سقوط بودند. اما، در واقعیت، حتی پیش از طرح هم زمان این دو خطر برای دو "دوست"، از نگاه جامعه بین المللی، تغییر موضع آمریکا در مورد ماهیت حقوقی شهرک های اسرائیلی، تاحدودی قابل پیش بینی بود. این موضوع و به طور کلی، تحولات مناقشه اسرائیل-فلسطین از نگاه بسیاری، اهمیت چندانی ندارد.

"هدیه" زهرآلود جدید

باوجود این، پس از ترک پیمان هسته ای با ایران، پس از شناسائی اورشلیم (بیت المقدس) به عنوان پایتخت اسرائیل و انتقال سفارت آمریکا به آن شهر، پس از شناسائی رسمی الحاق فلات سوری جولان به اسرائیل، پس از توقف کمک مالی به آژانس سازمان ملل برای حمایت

از پناهندگان فلسطینی (UNRWA)، پس از بستن دفتر نمایندگی سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف- PLO) در واشینگتن، "قانونی شناختن" شهرک های استعماری (کولونی ها) در سرزمین های اشغالی فلسطین، تصمیم با اهمیت جدیدی در فهرست "هدیه" های دولت ترامپ به متحد اسرائیلی اش است.

هر بار برای رئیس جمهوری آمریکا هدف مورد نظر یکسان است: از سوئی، به جناح قاطع پایه ی انتخاباتی خود متشکل از ناسیونالیست ها، مسیحی های انجیلی و سفید پوستان برتری طلب نژادی تضمین جدیدی می دهد (در این سه گروه انسانی، خواست یکی الزاما به دیگری نیز اختصاص ندارد، مثلا در مورد شهرک های اسرائیلی هدف اصلی، کسب رضایت انجیلی هاست)، و از طرف دیگر، تحکیم موقعیت بنیامین نتانیا هو برای حفظ برتری اش در صحنه سیاست داخلی اسرائیل است.

از نگاه استراتژیکی (راهبردی)، این هدیه ها همچنین ناشی از اراده ای مشترک این دو است: نابود ساختن چارچوبی که معیارهای حقوق بین المللی را از زمان پایان جنگ دوم جهانی پایه گذاری کرده است.

فروپاشی حقوق بین المللی

یادآوری کنیم که در زمان ریاست جمهوری چند رئیس جمهور آمریکا از جمله ریگان، ایالات متحده در شورای امنیت رای ممتنع داد تا قطع نامه ای درباره اجرای کنوانسیون ژنو در سرزمین هائی که اسرائیل اشغال کرده، با رای 14 نماینده و بدون مخالف تصویب شود. این قطع نامه ها به طور منظم اسرائیل را به عنوان "قدرت اشغالگر" مورد انتقاد قرار داده و به ویژه ایجاد شهرک های استعماری را ممنوع کرده است. هربار، مقام های عالی سازمان ملل، این کنوانسیون را شامل "سرزمین های فلسطینی که اسرائیل در سال 1967 اشغال کرده و از جمله بیت المقدس و نیز دیگر سرزمین های عربی" دانسته اند.

قطع نامه 2334 شورای امنیت که آخرین نمونه از این قطع نامه هاست، در 16 دسامبر 2016، اندک زمانی پیش از پایان ریاست جمهوری اوباما به تصویب رسید. این قطع نامه تاکید می کند که ایجاد شهرک های اسرائیلی هیچ مبنای حقوقی نداشته و نقض آشکار حقوق بین المللی و مانعی بزرگ در زمینه رسیدن به راه حل دو دولت و برقراری صلح کلی، عادلانه و پایدار است.

در طول پنجاه سال گذشته، با سیاست دولتی برنامه ریزی شده برای

غصب املاک خانه های فلسطینی (و به قول سازمان ملل "و دیگران")، ایجاد این شهرک های اسرائیلی میسر گشته است. اگر این غصب ها در مصوبه های سازمان های وضع کننده ی حقوق بین المللی ثبت نشود، آن ها به چه دردی می خورند؟

دولت های دیگر این خط مشی را دنبال نمی کنند

با توجه به این موضوع، می توان ملاحظه کرد که در صحنه بین المللی، سیاست ترامپ تاثیر فوری چندانی نداشته است. طی دو سال، هیچ دولتی در جهان، تقریبا هیچ یک از تصمیم های وی درباره حوزه اسرائیل-فلسطین را دنبال نکرده اند. هیچ دولتی تا کنون سفارت خود را از تل آویو به بیت المقدس منتقل نکرده، حتی دولت هایی که نسبت به ایده های رهبران اسرائیل نظر مساعد دارند (برای مثال، مجارستان، برزیل، هند یا فیلیپین)*

هیچ دولتی الحاق جولان را به رسمیت نشناخته است. حدس می توان زد که "قانونی" شدن اعلام الحاق شهرک ها نیز چنین پیامدی خواهد داشت. کمتر دولتی با این بینش توافق دارند و شاید هم هیچ دولتی، اما، با این همه، ابتکار جدید ترامپ پیش پا افتاده نیست. این نکته ممکن است پیش درآمد الحاق سرزمین های دیگری باشد - به ویژه اگر بنیامین نتانیاهو موفق به حفظ قدرتش شود، امری که نمی توان کاملا منتفی دانست، حتی اگر پس از اتهام او به فساد، تقلب و سوء استفاده از اعتماد در روز بیست نوامبر، بعید است.

آیا به سوی الحاق سرزمین های فلسطینی می رویم؟

زیرا با چشم انداز انتخابات آینده، در صورتی که نتانیاهو همچنان رهبر حزب لیکود بماند، او قصد دارد علاوه بر این که الحاق سرزمین های جدید فلسطینی، (نظرسنجی ها نشان می دهند که اکثریت افکار عمومی یهودی با این ایده موافق هستند)، به اسرائیلی ها وعده دهد، و نیز به منظور حفظ موقعیتش در صورت انتخاب نشدن مجدد مستاجر کنونی کاخ سفید [یعنی ترامپ]، انتظار دارد که ترامپ پیش از انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا در کمتر از یک سال دیگر، هدیه دیگری به او بدهد. الحاق کل یا بخشی از دره اردن با حمایت آمریکا و حتی بیشتر از آن یعنی سراسر "ناحیه C" در کرانه باختری (معادل 62 درصد این سرزمین که فقط 10 درصد جمعیت فلسطینی ساکن آن هستند)، اوضاع او را به راه خواهد انداخت. او پیش از این نیز، هنگام دو کارزار انتخاباتی پیشین سال جاری، از این گزینش صحبت

کرده است. حتی اگر او سرِ کار نباشد، اردوگاه استعماری حامیِ او، دوباره این ایده را در جریان کارزار انتخاباتی آینده مطرح خواهد کرد. در هر حال، جناح مخالف او، یعنی "آبی-سفید" راست میانه مانعی ایجاد نخواهد کرد. رهبر این جناح، برنی گانتس، رئیس پیشین ستاد ارتش، چون نتانیاهو از ترامپ برای "قانونی کردن" شهرک ها تشکر کرده است. در مورد دره اردن و "بلوک" های بزرگ شهرک ها (که همگی در ناحیه C واقعند)، گانتس نیز چندبار اعلام کرده که باید این ناحیه ها را ضمیمه اسرائیل کرد.

بدین ترتیب، در وضعیتی که "روند صلح" اسرائیل-فلسطین به حالت مرگ مغزی گرفتار است، اسرائیل درصدد است کارزار فتح سرزمین ها را به طور منظم ادامه داده و جامعه فلسطینی ساکنان را تکه تکه بکند. این پرسش کاملاً درست است که از سیاستِ ترامپ در خاورمیانه چه چیزی باقی خواهد ماند، یعنی از شناسائی عمل انجام شده اسرائیل از سوی واشینگتن در صورتی که ترامپ صحنه سیاست را ترک کند، چه باقی خواهد ماند؟ می توان تصور کرد که دولتی از حزب دموکرات شناسائی "قانونی بودن" شهرک ها یا الحاق جولان را لغو خواهد کرد. اما آیا او جرات خواهد کرد شناسائی رسمی اورشلیم (بیت المقدس) به عنوان پایتخت کشور و انتقال سفارت را نیز الغا کند؟ با توجه به سنگینی نمادین این امر در ایالات متحده و وعده های مکرر چند رئیس جمهور برای انجام این کار، این کار کمتر امکان پذیر به نظر می رسد.

ضدیت فزاینده دموکرات های آمریکائی

باوجود این، تاثیرات سیاست ترامپ در داخل ایالات متحده نیز بیش از پیش پدیدار می شود. و این وضع همیشه به سود اسرائیل نیست. به ویژه، افزایش حمایت از سیاست استعماری اسرائیل موجب بالارفتن ضدیت فزاینده و فعال در درون حزب دموکرات شده است. بحث و جدل های اخیر میان نامزدهای دموکرات برای انتخابات آینده ریاست جمهوری آمریکا نشان داد که این گرایش و سخنگویانش (به ویژه برنی ساندرز و الیزابت وارن)، با موفقیت روبرو هستند؛ این نکته موجب هراس دستگاه حزب شده و آن ها برای جلوگیری از پیروزی یکی از این افراد در انتخابات مقدماتی درون حزبی ضدحمله ی شدیدی را آغاز کرده اند. با همه این ها، هر ابتکار جدید ترامپ، که با تحسین اکثریت طبقه سیاسی اسرائیل مواجه می شود، پایه دموکرات و به ویژه جوانان را از پشتیبانی اسرائیل دور می کند.

درماندگی و تسلیم اروپا

اما در مورد اروپا، اگر بگوئیم که طبق یک نظر سنجی، درماندگی تسلیم آمیز آن "بدتر از جنایت و خطا" است، و حتی فراتر از آن. گرچه پس از اظهارات مایک پومپئو، فدریکو موگارینی، از طرف اتحادیه اروپا موضع رسمی اروپائیان را یادآوری کرد:

"هر نوع فعالیت مستعمره سازی [در سرزمین های اشغالی به دست اسرائیل] پیرو قانون بین المللی غیرقانونی بوده و راه حل مبتنی بر دو دولت و چشم انداز صلحی پایدار، برپایه ی قطع نامه 2334 شورای امنیت را از بین می برد."

و نیز گرچه یک هفته پیش از آن، دیوان داوری اتحادیه اروپا با حُکمی اسرائیل را ملزم به برجسب زدن محصولات سرزمین های اشغالی کرد، مشکل است که بپذیریم که اروپا واقعا خواهان اجرای حقوق بین المللی در خاورمیانه است. زیرا این اظهارات و احکام از یک قرن و نیم پیش فراوان صادرشده، بی آن که پیامد عملی واقعی داشته باشد و درعمل به کشوری چون اسرائیل اجازه می دهد که طوری رفتار کند که گوئی چنین قوانین و تصمیماتی وجود خارجی ندارند. با در نظر گرفتن، مداخله های یک جانبه دولت ترامپ در مناقشه اسرائیل-فلسطین، می توانستیم تصور کنیم که اتحادیه اروپا قادر به استفاده از این اوضاع برای جا انداختن خود به عنوان موتور راه حلی پایدار برای این کشمکش است. یعنی، راه حلی که، به هر شکلی که باشد، بر شناسائی برابری حقوق و شرافت دو طرف متخاصم متکی باشد. متأسفانه، واقعیت این است که ملاحظه می کنیم که اتحادیه اروپا قادر نیست از مرحله ی "سخنان بی محتوا" فراتر رود.

<https://orientxxi.info/magazine/colonies-israeliennes-legalisees-par-washington,3446>

* اندکی پس از انتشار این مقاله (به زبان فرانسه)، پسر بولسونارو، رئیس جمهور فاشیست مآب برزیل در سفری به اسرائیل، در کنار نتانیاهو از تصمیم پدرش برای انتقال سفارت برزیل به بیت المقدس صحبت کرد ولی این کار هنوز عملی نشده است. م

ضد صهیونیسم، یهودستیزی و ایدئولوژی استعماری

آلن گریش

برگردان: بهروز عارفی

در بحث و جدلی که در فرانسه پیرامون یهودستیزی به راه افتاده، اغلب، از دو بُعد این مسئله خبری نیست: این واقعیت که در نیمه نخست قرن بیستم، اکثریت یهودیان مخالف با صهیونیسم بودند (آیا آن ها نیز یهودستیز بودند؟)؛ و این که خصوصیت بارز جنبش صهیونیستی در منطق استعماری فتح و استقرار جای می گرفت.

در زیر بخشی از کتاب "اسرائیل-فلسطین، حقایقی درباره یک کشمکش" * از نظرتان می گذرد.

«فراموش نکنیم که صهیونیسم تنها یکی از پاسخ های ممکن به "مسئله یهود" بود که [آن هم] زمانی دراز در اقلیت ضعیف قرار داشت. از اواخر قرن نوزدهم تا قبل از جنگ جهانی اول، اکثریت بزرگ یهودیان اروپای مرکزی و روسیه "با پاهای شان رای دادند" و به غرب، از جمله آمریکا، سرزمین موعود بسیاری فقیران و بی خانمان ها مهاجرت کردند. دیگران که عده شان زیاد هم هست، در محل زندگی شان ماندگار شدند و با جمعیت در آمیختند. از سال 1880 و علی رغم آنتی سمیتسم (یهودستیزی) بر تعداد ازدواج های مختلط بین یهودیان آلمان افزوده می شود به طوری که بین 1910 و 1929 این نسبت از 9/16 به 59 درصد افزایش می یابد. در فرانسه نیز این "تجانس" سرعت می گیرد. شرکت فعال یهودیان در جنبش های انقلابی فراملی، از جمله سوسیالیستی و کمونیستی که برادری جهانی را تبلیغ می کردند پاسخ دیگری بود از جانب یهودیان در برخورد به تبعیض هایی که نسبت به آنان اعمال می شد. مذهبیبون نیز به نوبه خود صهیونیسم را رد می کنند زیرا معتقدند که دولت یهود نمی تواند دوباره تشکیل گردد و معبد [مقدس] نمی تواند جز با ظهور منجی قد برافرازد.

تردیدهای آلبرت انیشتن

صهیونیسم تنها جنبش اختصاصی یهودیان شرق نیست. در سال 1897 اتحادیه عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه معروف به بوند (BUND) تشکیل می شود. این اتحادیه تا سال 1930 با صهیونیسم رقابت می کند. این تشکیلات هویت ملی و سوسیالیستی به خود گرفته، بر پایه اصول طبقاتی برپا می شود و زبان ییدیش را به عنوان زبان ملی انتخاب می کند. آنان با الهام از تره‌های کسانی که به "مارکسیست های اتریشی" معروف اند، طرفدار خودمختاری سیاسی-فرهنگی بودند. بوندیست ها [برعکس صهیونیست ها] تاکید می ورزند که ما را با "نخلستان ها و تاکستان های فلسطین کاری نیست" و توده های یهود باید "هر جا که هستند" به مبارزه برای رهایی دست بزنند. آن ها همبستگی کارگران یهودی و طبقه کارگر بین المللی را تبلیغ و میهن پرستی گالوت (Galout) یعنی "تبعید" را در مقابل وطن پرستی صهیونیستی قرار می دهند. این جنبش که امروز به فراموشی سپرده شده، صفحات پرافتخاری در تاریخ اروپای مرکزی ثبت کرده که از آن میان می توان به نقش این جنبش در قیام گتوی ورشو در 1943 اشاره کرد. این جنبش سرانجام در لهستان به دست نازی ها و در شوروی به دست کمونیست ها نابود شد که مواضع شان نسبت به "مسئله یهود" بنا بر سیر حوادث و جابجائی دکترین ها تغییر می کرد. شوروی در رقابت با صهیونیسم، حتی تا تشکیل یک جمهوری خودمختار یهود "بیروبیجان" (Birobidjan) در انتها الیه شرقی سیبری پیش رفت.

ایجاد دولت اسرائیل پیروزی جنبش صهیونیستی است که یهودستیزی هیتلری و نسل کشی علیه یهودیان آن را امکان پذیر کرد. این دولت نسبت رو به افزایشی از یهودیان جهان را (هر تعریفی که از واژه یهودی داشته باشیم) متشکل می کند. اما این نسبت هرگز از 40 درصد تجاوز نمی کند. صدها هزار نفر از یهودیان ترجیح دادند که در آمریکا و اروپا مستقر شوند، هرچند اسرائیل بتواند بخش مهمی از آنان را به نفع دیدگاه های خود بسیج نماید. آنان به درستی در نیویورک و پاریس بیشتر احساس امنیت می کنند تا در تل آویو و بیت المقدس. آیا باید از پیروزی این ناسیونالیسم تنگ نظرانه حول یک دولت شادمان بود؟ آلبرت انیشتن می نوشت: "درکی که من از جوهر اصلی یهودیت دارم با ایدهء یک دولت یهودی با مرزهای مشخص، با ارتش و به هر حال نوعی قدرت دنیوی مغایر است. هر قدر هم که این دولت متواضع باشد، من از خسارت های درونی که دنبال خواهد آورد می ترسم، خصوصا از رشد یک ناسیونالیسم تنگ نظرانه در صف های خودمان. بازگشت به یک ملت، به مفهوم سیاسی کلمه به معنای روی گردانیدن از معنویت جامعه مان است، معنویتی که نبوغ پیامبران مان را مدیون

ماکسیم رودنسون معتقد است که "صهیونیسم [به هیچ رو] نتیجه قطعی، الزامی و محتوم استمرار یک هویت یهودی نیست. فقط یک گزینش است." و این گزینش نه تنها مانند هر ایدئولوژی ناسیونالیستی دیگر قابل نقد است بلکه همچنین، به خاطر این که هدف آن - یعنی ایجاد دولت یهود- جز با خلع ید از فلسطینی ها ممکن نیست. صهیونیسم به طور کامل در بطن یک ماجرای استعماری قرار دارد که شرط اصلی پیروزی آن است. و همین خطای اصلی آن بوده و خواهد بود.

بدون هیچ وجه اشتراکی با آن چه "شرق" نامیده می شود

در ایثار و آرمان گرایی شماری از مبارزان صهیونیست جای شک و تردید نیست. اگر فرض کنیم که یک جوان یهودی در 1926 قدم به سرزمین موعود می گذارد، او می تواند چنین بنویسد: "من به خود می بالم زیرا از روز ورود به فلسطین، خود را از پوسته آلوده دیاسپورا [یهودیان مقیم خارج از فلسطین] جدا کرده و به بهترین وجهی پالایش یافته ام. من به دنبال یک وطن بودم، می خواستم با دیگران برابر باشم و مثل آنان به بودنم در فلسطین ببالم. از لحظه ای که قدم به سرزمین اجدادی ام گذارده ام، با اروپا و آمریکا قطع رابطه کامل کرده ام" این جوان اسمش را به شئیم شالوم تغییر داده خواهد گفت: "من عبرانی ام و نامم عبری است زیرا از کشور عبرانیان ریشه می گیرم."

به رغم یک مرام نامه سوسیالیستی - و گاهی به دلیل آن - صهیونیست ها به استعمارگران مستقر در الجزایر و آفریقای جنوبی شباهت داشتند که معتقد پیشبرد تمدن در برابر "اهالی وحشی" محل بودند. صهیونیسم در فلسطین، با وجود اشکال ویژه، در دو زمینه با جنبش استعماری در پیوند است: در رفتارش نسبت به اهالی بومی و وابستگی اش به یک متروپل (کشور استعماری)، مثلاً بریتانیای کبیر (حداقل تا سال 1945). وانگهی در آن زمان استعمار تداعی منفی امروز را نداشت. تئودور هرتزل به سسیل رودز (Cecil Rhodes) یکی از فاتحان بریتانیای آفریقای جنوبی می نوشت: "برنامه من یک برنامه استعماری است" زئو ژابوتینسکی از رهبران جنبش صهیونیستی تجدیدنظرطلب به نوبه خود شادمان بود که "خدا را شکر که ما یهودیان هیچ چیز مشترکی با آن چه "شرق" می نامند نداریم. ما باید به یاری کسانی از میان مردم بشتابیم که بی سواد بوده و در سنت ها و قوانین روحانی عقب مانده شرقی غرق اند. ما در وهله اول

[البته] به خاطر "بهروزی" ملی خود و سپس برای ریشه کن کردنِ تمام آثار "روح شرقی" از فلسطین به آن جا می رویم. "مردخای بن هیلل هاکومن (Mordechai Ben Hillel Ha Cohen) از یهودیان مستقر در بیت المقدس می نویسد: "ما متمدن ترین ساکنان فلسطین بوده و کسی قادر به رقابت با ما در عرصه فرهنگ نیست. بیشتر بومیان، روستائی و بادیه نشین اند و از فرهنگ غربی بویی نبرده اند. زمانِ درازی لازم است تا آن ها زندگی بدون غارت، بدون دزدی و بی مفسده های دیگر را فراگرفته و از عریانیِ خود و برهنگیِ پاهای شان خجالت بکشند و شکلی از زندگی را انتخاب نمایند که مالکیت خصوصی در آن جریان داشته باشد. برای کشیدن جاده ها، اسفالت خیابان ها، ساختن مدرسه ها و مراکز نیکوکاری و دادگاه های به دور از فساد زمان لازم است." اما "روح شرقی" مرموز ظاهرا در مقابل ده ها سال تمدن مقاومت می کند، موشه کاتساو** (Moshé Katsav) رئیس جمهوری اسرائیل در ماه مه 2001 اعلام می کند: "میان ما [یهودیان] و دشمنان ما نه در لیاقت ها و توانائی ها بلکه در موارد اخلاقی، فرهنگی، جنبه های مقدس زندگی و وجدان نیز شکاف عظیمی وجود دارد، [...] آن ها در این جا همسایه های ما هستند ولی گوئی در چندصد متری ما کسانی زندگی می کنند که از قارهء ما نیستند و به کهکشان دیگری تعلق دارند." راستی با این اوصاف، این فلسطینی ها را هم می شود آدم نامید؟

فلسطینی ها به مثابه حیوانات وحشی

به دنبال شورش های یافا در 1921، یک کمیسیون تحقیق بریتانیائی نوشت که این جنبش به هیچ رو کشتار ضد یهودی نبوده بلکه قیام کنندگان از صهیونیسم بیزارند و نه از یهودیان. ارگان یهودیان بریتانیا، "جوش کرونیکل" (Jewish Chronicle) در پاسخ، با لحنی اعتراضی نوشت: "تصور کنید که حیوانات باغ وحش از قفس های خود بیرون آمده و چند تماشاگر را بکشند و کمیسیون تحقیق در مورد علل حادثه به این نتیجه برسد که دلیل وقوع فاجعه این است که حیوانات قربانیان شان را دوست نداشته اند. گوئی وظیفهء مدیریت باغ وحش این نبوده که حیوانات در قفس نگهدارد و مطمئن باشد که درهای قفس ها بسته است." چه صراحتی! فرانز فانون (Franz Fanon) روانپزشک اهل جزیره های آنتیل که به انقلاب الجزایر پیوست در کتاب مشهور "دوزخیان روی زمین" در 1961 می نویسد: "زبان استعمارگر هنگامی که از استعمارشده حرف می زند، زبان جانورشناسی ست. در این زبان از حرکات خزنده زردها، از بوی بدِ شهرِ بومیان، از گله ها،

از بوی گَند، از تکثرِ سریع، از درهم لولیدن و از حرکت دست و پا [به جای صحبت کردن] استفاده می شود. استعمارگر آن گاه که می خواهد خوب تشریح کرده کلمات مناسب پیدا کند، دائما به حیوانات استناد می کند."

تسخیر اراضی و "پس راندن" بومیان محلی بـُعدهای استعماری جنبش صهیونیستی را نشان می دهد. یکی از گردانندگان این جنبش از سال های 1910 اذعان دارد که "مسئلهء [موجودیت] عرب ها با تمام حدتش از همان اولین مرحلهء خرید زمین ها آشکار شد، هنگامی که من موظف به اخراج اهالی عرب جهت استقرار برادران مان به جای آن ها شدم. بادیه نشینان عرب آن شب، پیش از آن که مجبور به ترک دهکده شمسین شوند، دور چادر محل گفتگو تجمع کرده بودند، ناله های محزون شان به رغم گذشت زمان طولانی هنوز در گوش های من طنین انداز است. [...] قلبم به هم فشرده می شد. من فهمیدم که بادیه نشینان تا چه اندازه به زمین خود دلبستگی دارند." استعمارگران یهودی، با اخراج عرب ها وجب به وجب آن ها را عقب رانده، زمین ها را غصب می کنند.

بن گوریون به خوبی آگاه است که هیچ مصالحه ای میسر و امکان پذیر نیست: "همگان روابط بین عرب ها و یهودیان را مشکل آفرین می دانند ولی هیچ کس متوجه نیست که این مشکل حل نشدنی است. راه حلی وجود ندارد. شکاف عمیقی دو جامعه را از هم جدا می سازد. [...] ما می خواهیم که فلسطین [میهن] ملت ما باشد و عرب ها دقیقا همین را می خواهند". اسرائیل زانگویل (Israel Zangwill) یکی از نزدیکان تئودور هرتسل، هم زمان با جنگ جهانی اول در مطبوعات انگلیسی توضیح می دهد که: "اگر بتوانیم با پرداخت خسارت، از 600 هزار عرب فلسطینی سلب مالکیت کنیم یا اگر موفق به قانع کردن آنان به مهاجرت به عربستان شویم، چون آن ها به راحتی نقل مکان می کنند [عجب!]، بزرگترین مشکل صهیونیسم حل خواهد شد". هرتسل در یادداشت هایش در 1895 اعتراف می کند که "ما باید زمین آن ها را با زبان خوش تصاحب کنیم. سلب مالکیت و انتقال افراد فقیر باید، هم مخفیانه و هم با احتیاط انجام گیرد." این عملیات در مقیاس وسیعی در 1947-49 به اجرا درآمد.

پشتیبانی ضروری لندن

این واقعیتی است که یهودیان از یک "متروپل" نمی آیند. آن ها از کشورهای مختلف می آیند و "بازگشت" به روسیه یا لهستان را نمی توانند در مد نظر داشته باشند. درست مانند اروپائیان سفید مستقر

در امریکا که غالباً پروتستان بودند و پس از تلاش برای نابودی سرخ پوستان - که البته تا حدی هم موفق شدند - آنان را در اردوگاه های تحت محاصره (که "رِزِرو [منطقه حفاظت شده] خوانده می شد) محبوس کردند. ولی باوجود این، فراموش نکنیم که جنبش صهیونیستی، به هر حال از پشتیبانی لندن برخوردار بود و بدون چنین پشتیبانی، با شکست مواجه می شد؛ بدین ترتیب تنها در یک دهه استقرار قیمومت بریتانیا، 250 هزار نفر (بیش از دو برابر دهه قبل) به فلسطین مهاجرت کردند. آرتور وُچوپ (Arthur Wauchope) کمیسر عالی بریتانیا که از 1931 به بعد در بیت المقدس مستبدانه حکومت می کرد می نویسد: "طی دوران خدمتم در فلسطین، تشویق مهاجرت و اسکان یهودیان را وظیفه خود دانسته و هدفی جز تضمین امنیت ایشان نداشتم". وانگهی، او از "حماسه بزرگ" استعمار صحبت می کند. بدون پوشش بریتانیا، نه مهاجرت، نه خرید زمین و نه ایجاد ساختار دولتی، امکان پذیر نبود. البته گاهی اختلاف منافع بین یی شوو (جماعت یهودی فلسطین) و لندن پیش می آمد، ولی حداقل تا سال 1939، این اختلافات ثانوی بود.

این "ائتلاف" از آن چه من "همانندی فرهنگی" می نامم، سود برد. مثالی می زنم. در پی شورش های خشونت بار سال 1929 در فلسطین، مسئولین متعدد انگلیسی در محل و یا در بریتانیا به لزوم تغییر سیاست یعنی محدود کردن مهاجرت و کاستن از خرید زمین ها پی بردند. وزارت مستعمرات در اکتبر 1930 در یک "کتاب سفید" همین مواضع را تشریح کرد؛ ولی وایزمن به تمام آشنایانش متوسل می شود، بن گوریون به رئیس دولت بریتانیا مراجعه کرده، ضمانت نامه آزادی مهاجرت و خرید زمین ها را دریافت می کند که از طرف عرب ها "نامه سیاه" نام گرفت. نخست وزیر بریتانیا حتی با شخص اول صهیونیست ها درباره امکان اعطای حق تقدم به یهودیان در قراردادهای و توافق ها بحث می کند، ولو به قیمت کنارگذاشتن اصل برابری (برخورد برابر بین یهودیان و عرب ها) باشد که علناً اعلام شده بود.

این موفقیت چشم گیر مدیون مردم داری و مناسبات جنبش صهیونیستی، و تماس های سیاسی و شناخت از نظام سیاسی بریتانیا ست. صهیونیست ها در ارائه و فهماندن خواست های شان از موقعیت بهتری برخوردار بودند تا نمایندگان عرب یا فلسطینی، که فرهنگ، سنت ها و طرز گفتگو و مذاکره شان برای اروپائیان بیگانه بود. صهیونیست ها خود غربی هائی بودند که با غربی ها مذاکره می کردند. آن ها در هر مرحله مناقشه از این امتیاز استفاده کرده و می کنند.

اگر اصطلاح ماکسیم رودنسون را به کار ببریم، اسرائیل یک "پدیده استعماری" است. این کشور همانند استرالیا و آمریکا از یک تسخیر، سلب مالکیت بومیان به وجود آمده است. اما بر عکس آفریقای جنوبی عصر آپارتاید، "یک جامعه استعماری" نیست که برای ادامه زندگی به "بومیان" نیازمند باشد. از طرف دیگر، با این که اسرائیل بر بی عدالتی بنیاد شده، اما دیگر توسط جامعه جهانی و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. این فکر که برخی ها در سر داشتند و هنوز هم دارند که گویا می توان اسرائیلی ها را "اخراج" کرد و به "کشورهای خودشان" فرستاد، نه از نظر اخلاقی قابل دفاع است و نه از نظر سیاسی واقع گرایانه. نمی توان یک بی عدالتی را با بی عدالتی دیگر ترمیم کرد. لذا از این پس، بر روی سرزمین مقدس دو ملت زندگی می کنند، یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی. می توان مثل برخی از روشنفکران فلسطینی و اسرائیلی آرزو کرد که هر دو در یک دولت واحد گرد هم آیند، ولی این یک اتوپی زیباست که نسل ما تحقق آن را نخواهد دید. و به هر حال، نمی توان هیچ راه حلی را به صورت یک جانبه، نه به فلسطینی ها و نه به اسرائیلی ها، تحمیل کرد.

توضیحات مترجم:

* - اسرائیل، فلسطین؛ حقایق درباره یک کشمکش

آلن گرش

مترجم: بهروز عارفی انتشارات خاوران، پاریس، 2001

متن کامل این کتاب در سایت لوموند دیپلماتیک فارسی در دسترس علاقمندان است:

<https://ir.mondediplo.com/article2410.html>

** - یادآوری این نکته خالی از طعنه نیست که موشه کاتساو، این "معلم اخلاق" در اواخر دوره ریاست جمهوری اش به "تجاوز جنسی" متهم شده، معلق شد. در سال 2010 وی به اتهام "تجاوز جنسی" محکوم شده و از سال 2011 تا 2016 را در زندان "سپری" کرد!

مستندي ممنوع شده درباره لابي طرفدار اسرائيل

جاسوسي و ارباب

الان گرش

مدیر نشریه اینترنتی اوریان ۲۱

ترجمه بهروز عارفی

تلویزیون قطري الجزیره گزارشي تهیه کرده که از روش های گروه های فشار آمریکائی طرفدار اسرائیل پرده برمی دارد. اما، از ترس اینکه این سازمان ها را در اختلافات عربستان با قطر از خود دور نکند، این کشور پخش آن گزارش را متوقف کرد.

جیمز آنتونی کلین فیلد، جوان بریتانیائی یهودی به رغم سر و وضع دانشجویی اش، همه مشخصات یک جنتمن را دارد. او از هر لحاظ پسندیده است، تحصیلکرده، دانشگاه معتبر آکسفورد است، به شش زبان از جمله هلندی و ییدیش حرف می زند و بدون دشواری، به رموز مناقشه های خاورمیانه پی می برد. او به همان سادگی که در اداره های وزارت امور خارجه کشورهای غربی وارد می شود، در اندیشکده های مشهور نیز راه دارد. در حال حاضر، او برنامه های دیگری دارد. وقت خود را صرف سازمان های آمریکائی هوادار اسرائیل می کند. موسسه « برنامه اسرائیل» (The Israel Project, TIP) او را استخدام کرده تا مشاطه گری چهره اسرائیل را به عهده گیرد. او که به خاطر توانائی هایش با آغوش باز مورد استقبال قرار گرفت، به مدت پنج ماه با مسئولان درجه اول انجمن های مدافع بی قید و شرط اسرائیل، از جمله لابی قدرتمند طرفدار اسرائیل در آمریکا موسوم به آپیک American Israel Public Affairs Committee, AIPAC (۱)، رفت و آمد کرد. او با این محافل معاشرت کرده، در جشن ها، کنگره ها،

اجلاس و دوره های آموزشی ویژه اعضا شرکت کرد و با این و آن پیوند نزدیک ایجاد می کند. او فردی ست خونگرم، خوشرو، موثر که به راحتی اعتماد مخاطبین خود را جلب می کند، به صورتی که با او با گشاده روئی صحبت کرده، « زبان قالبی » و تعارفات را به کنار می گذارند. رازهایی که برملا میکنند انفجار آمیز است.

چگونه آن ها در کنگره نفوذ می کنند ؟ « اعضای کنگره کاری نمی کنند مگر این که بر آن ها فشار وارد شود و تنها راه برای این کار پول است ». چگونه با فعالان طرفدار حقوق فلسطینیان در محیط های دانشگاهی مبارزه می کنید ؟ « موثرترین روش درمورد ضداسرائیلی ها، تحقیق در مورد آن هاست، سپس نتیجه را بر روی شبکه ای ناشناس پخش کرده و از طریق آگهی های هدف مند بر روی فیس بوک منتشر می کنید. » مخاطبان کلین فلد با ساده لوحی زیاد افرادی که گمان می برند با دوستی درد دل می کنند، اعتراف می کنند که با کمک وزارت امور استراتژیکی اسرائیل به عملیات جاسوسی در مورد شهروندان آمریکائی دست می زنند.

این وزارتخانه که در سال ۲۰۰۶ تاسیس شده، زیر مسئولیت مستقیم نتانیاهو نخست وزیر کار می کند. یکی از مسئولان آن می گوید: « ما حکومتی هستیم که در سرزمین کشور بیگانه ای کار می کند و باید بسیار زیاد محتاط باشیم ». در واقع برخی از این فعالیت ها قابل تعقیب در دادگاه های آمریکائی ست.

در پایان دوره کارآموزی « تونی »، اریک گالاگر، رئیس او در TIP، از خدمت او چنان رضایت دارد که پیشنهاد می کند او را استخدام کند. « بسیار علاقمندم که برای من کار می کردی. من به فردی نیاز دارم که حس کار جمعی داشته، سخت کار، مشتاق، کنجکاو و آموزش دیده بوده و خوب حرف بزند و زیاد کتاب خوانده باشد. تو همه این حُسن ها را داری. ». اما شاگرد او رد می کند. زیرا، می توان حدس زد که او آن کسی نیست که ادعایش را دارد، حتی اگر دیپلم ها و قابلیت هایش قابل انکار نباشند. در واقع او یک نفوذی ست که تلویزیون الجزیره، متعلق به امیر قطر برای تهیه گزارش مستند از لابی طرفدار اسرائیل استخدام کرده است. او بخشی از این درد دل ها را با دوربینی مخفی فیلمبرداری کرد و با گزارش های افراد دیگری که با مسئولیت فیل ریس Phil Rees (از بخش تحقیق و بررسی الجزیره) کار می کردند، همه خصوصیات یک بررسی چشمگیر و تماشائی را در یک جا گرد آوری کردند. پخش این گزارش از آن جهت بیشتر مورد انتظار بود، که به ویژه پخش گزارشی از لابی طرفدار اسرائیل در بریتانیا در

تلویزیون الجزیره در سال ۲۰۱۷ (۲) دخالت های اسرائیل را در امور داخلی یک کشور خارجی و تلاش های آن دولت را برای سقوط وزیری نشان می داد که اسرائیل او را مخالف خود به حساب می آورد. این کار موجب عذرخواهی علنی سفیر اسرائیل در لندن و بازگشت شتاب زده یک دیپلمات عالی مقام به تل آویو شد.

در نتیجه می بایست در انتظار رویدادی رسانه ای بود که به یقین تکذیب های اهانت آمیز و جدل های خشونت بار را نیز به همراه خواهد داشت. اما چنین نشد؛ پخش مستند که قرار بود اوایل ۲۰۱۸ انجام شود، بدون هیچ توضیح رسمی به مدت نامعلومی به تاخیر افتاد. با انتشار مقاله هایی در مطبوعات یهودی آمریکا (۳) روشن شد که این فیلم مستند پخش نخواهد شد. کلایتون سویشر مدیر بخش تحقیق تلویزیون الجزیره در مقاله ای با تاسف این خبر را تایید کرد؛ چند روز بعد، الجزیره اعلام کرد که وی به مرخصی طولانی بدون حقوق رفته است (۴). در نبرد بی رحمانه ای که قطر از یک سو، و عربستان سعودی و امارت متحده عربی از طرف دیگر، برای کسب نظر مساعد واشینگتن در مناقشه ای که از ژوئن ۲۰۱۷ درگیر شده بودند، این مستند تحقیقاتی نیز فدا شد (۵). در این مسیر، چه پیروزی از این بهتر که مساعدت لابی طرفدار اسرائیل که نفوذش در سیاست خاورمیانه ای آمریکا بر کسی پوشیده نیست، جلب گردد؟

قطر برای برهم زدن تناسب قوا، پخش فیلم را به « تعویق » انداخت و در مقابل از پشتیبانی دور از انتظار جناح راست لابی که پیش از آن نیز در کل به راست گرایش داشت، برخوردار شد. حتی، مورتون کلاین، رئیس سازمان صهیونیستی آمریکا (ZOA)، از نزدیکان استفن بانون، مشاور پیشین دونالد ترامپ به دوحه سفر کرد و از به فراموشی سپرده شدن گزارش مستند ابراز شادمانی کرد (به مقاله « قطر در جستجوی دوست » مراجعه کنید). این که چنین گروه هایی که چندی پیش قطر را به کمک مالی به حماس و تروریسم متهم می کردند، یک دفعه می پذیرند که در مقابل عدم پخش این « تحقیق و بررسی » چنین تغییر جهت دهند، حاکی از ماهیت درد سر ساز افشاگری های درون این گزارش است.

دفع نتیجه کاری که بیش از یک سال به طول انجامیده، در درون این کانال تلویزیونی جنب و جوشی به پا کرد. برخی تمایل دارند که این افشاگری ها در شن های روان ساخت و پاخت های ژئوپولیتیکی غرق نشود. به همین دلیل، ما به لطف یک دوست ساکن خلیج فارس توانستیم نسخه تقریباً کامل هر چهار قسمت (هرکدام ۵۰ دقیقه) این مستند را تماشا کنیم.

آن چه که با دیدن این فیلم موجب حیرت می شود، هیجان تب آلودی است که از چند سال پیش این لابی دچار آن شده و دلیل آن وحشت مبهمی است که به خاطر از دست دادن نفوذ بر آن مستولی شده است. چگونه می توان این نکته را توضیح داد، در حالی که پشتیبانی از اسرائیل در ایالات متحده بسیار گسترده است و نمایندگان عضو هر دو حزب، جمهوری خواه و دموکرات، از هر ماجراجویی اسرائیل بی قید و شرط حمایت می کنند؟ آیا انتخاب ترامپ، اراده آمریکا را به سوی کنار گذاشتن ایفای نقش میانجی در مناقشه اسرائیل-اعراب سوق نداده و یا این که بدون کوچکترین ظاهر سازی در کنار راست گرا ترین دولت تاریخ اسرائیل قرار نگرفته است؟ بدون تردید چنین است؛ ولی در این چشم انداز ظاهرا مساعد، شبحی لابی را به دهشت انداخته است و آن کارزار «بایکوت، عدم سرمایه گذاری و مجازات» (BDS) است.

این جنبش که از ۲۰۰۵ آغاز شده از روش های غیرخوشونت آمیز استفاده می کند که امتحان خود را علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی، داده است. جنبش فوق در دانشگاه های آمریکا با موفقیت روبرو شد. داوید بروگ رئیس امور راهبردی مسیحیان متحد برای اسرائیل (CUFI) و مدیر اجرایی MaccabeeTask force، یکی از گروه هایی که با BDS در جنگ است، می پرسد که واقعا باید از این نکته هراس داشت؟ «اسرائیل یک "Start-up nation" است. این کشور بیش از هر زمان در تاریخش، سرمایه گذاری خارجی دریافت می کند. پس چرا نباید کمی آرام تر باشیم و دریابیم که BDS چیزی نیست و انکارش کنیم؟» او تاکید می کند: «من فکر نمی کنم که هدف BDS هرگز این بوده باشد که دانشگاه ها سرمایه های خود را از اسرائیل بیرون بکشند. آن چه به پول مربوط می شود، ما نگران نیستیم؛ اما اقدامات انجام شده برای حفر گودالی بین ما که اسرائیل را دوست داریم و نسل جدید نگران کننده است. در بین جوانان متولد پس از سال ۲۰۰۰ و دانشجویان، به نقطه ای می رسیم که اکثریت بیشتر طرفدار فلسطینی ها است تا اسرائیلیان». ژاکوب بریم، مدیر اجرایی «Israel on Campus Coalition»، یک گروه سازماندهی که بیش از صد نفر برای مبارزه با BDS در دانشگاه ها استخدام کرده، با دلوایسی می گوید: «تنها نکته ای که وجه اشتراک همه نمایندگان کنگره، همه روسای جمهور، همه سفیران است، این واقعیت است که همه دوره دانشگاه را گذرانده اند و در آن دوران است که انسان شکل می گیرد». آیا آن ها فردا نیز «دوستان اسرائیل» خواهند بود؟

بی اعتبار ساختن پیام آور

عامل دیگری به لابی هشدار می دهد. پشتیبانی از اسرائیل، همواره موجب دسته بندی بیشتر بین جمهوری خواهان و دموکرات ها شده است. مگر ، اوباما چند ماه پیش از پایان دوره ریاستش، به رغم مناسبات نفرت انگیزش با نتانیاهو، کمک بلاعوض ۳۸ میلیارد دلاری به مدت ده سال را از مجلس نگذرانند ؟ اما چشم انداز سیاسی دگرگون می شود و پیوستن بی قید و شرط لابی به ترامپ موجب کاهش پایه اجتماعی وی شده و آن را بیش از پیش به حزب جمهوری خواه و مسیحیان راست اوانجلیستی محدود می کند. دیوید هازونی رئیس پیشین مجله « تاور » عضو موثر TIP در این مستند آن را تایید می کند: « بایکوت فوری اسرائیل مسئله ای ایجاد نمی کند. بزرگترین مسئله، حزب دموکرات و طرفداران برنی ساندرز ، و همه ضداسرائیلیانی است که اینان به درون حزب دموکرات می آورند. بزودی، طرفدار اسرائیل بودن اجتماعی دو حزبی نخواهد بود و هر وقت که رئیس جمهور تغییر می کند، بیم آن می رود که سیاست آمریکا در قبال اسرائیل نیز تغییر کند. این امر خطرناکی برای اسرائیل است. در محیط دانشگاه ها نیز همین امر مطرح بوده و بر سر آن جنگ است. » این نکته ای است که جان میرشایمر (یکی از دو نویسنده کتابی معروف در مورد لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا) (۶)، که تفسیرهای باارزشش را در گزارش مستند می توان شنید، تایید می کند. او به این نتیجه رسیده که از این پس، پشتیبانی از اسرائیل در درون حزب جمهوری خواه بیشتر شده، در حالی که در حزب دموکرات سیر نزولی داشته است و می گوید « بین این دو حزب، تفاوت های اساسی وجود دارد. »

چگونه می توان با این دگرگونی مقابله کرد ؟ با براه انداختن بحث و جدلی سیاسی ؟ در حالی که از زمان شکست توافق های اسلو که در سال ۱۹۹۳ امضاء شد، اسرائیل را احزاب راست افراطی رهبری می کنند که هر راه حل دیپلماتیک را رد می کنند، این کار دشوار است. آن چه که مطرح نیست، مذاکره در مورد سرنوشت فلسطینی ها، آینده شهرک های استعماری (کولون ها) یا فاجعه غزه است. پیوستن لابی به نتانیاهو و ترامپ کمتر می تواند اشتیاق دانشجویان آمریکایی را برانگیزد. ماکس بلومنتال، روزنامه نگار (در توییتی در ۱۵ فوریه ۲۰۱۸) تاکید می کند که لابی این تاکتیک امتناع از مذاکره را در مستند الجزیره به خوبی به نمایش می گذارد؛ یعنی، این که روزنامه نگاری پژوهشی را با جاسوسی مترادف می شمارند؛ سعی در بی اعتبار کردن تلویزیون الجزیره با خلاصه کردن آن به صاحبش، قطر می کنند؛ بر این نکته پا فشاری می کنند که موضوع ، « لابی یهودی » است و نه حمایت از اسرائیل. و بدین ترتیب از هرگونه بحث در مورد محتوای

افشاگری ها و سیاست اسرائیل دوری می کنند.

مدیر اجرایی کمیته اضطراری برای اسرائیل (ECI)، نوآ پولاک روش اتخاذ شده علیه انتقادهای را چنین تحلیل می کند: «برای بی اعتبار کردن هر پیامی، باید پیام آور را بی اعتبار کرد. هنگامی که از BDS صحبت می کنید، مجبورید اضافه کنید که این گروه، مبلغ نفرت، و خشونت علیه غیرنظامیان است. یعنی از تروریسم حمایت می کند». و صدا البته، جریان یهودستیز است. سازمان «صدای یهودی برای صلح» (JVP) ترجیح می دهد «صدای یهودی برای حماس» بنامد... اما، او هنوز خوش بین است، زیرا همان طور که به «تونی» توضیح می دهد، اکثریت آمریکاییان موافق با اسرائیل اند، در حالی که در بریتانیا «نفرت ناب را دارید. شما به پاکستانی های گ... اجازه داده اید که در کشورتان سکنی گزینند».

برای «بی اعتبار کردن پیام رسان»، باید اخبار گوناگون کسب کرد. از زندگی خصوصی تا فعالیت های حرفه ای فرد، و نیز گرایشات سیاسی او. در سال های اخیر، لابی طرفدار اسرائیل یک شبکه جاسوسی دایر کرده است. آقای بریم با غرور می گوید «عملیات تحقیقاتی ما از فن آوری پیشرفته برخوردار است. هنگامی که چند سال پیش، من مسئولیت گرفتم، بودجه ما چندهزار دلار بود؛ اکنون بودجه ما یک ونیم میلیون، بی تردید ۲ میلیون دلار است. درست نمیدانم؛ مبلغ زیادی ست.» اما او و دوستانش ترجیح می دهند «نامرئی» بمانند؛ «ما این کار را به صورتی ایمن و ناشناس انجام می دهیم؛ رمز موفقیت ما این است.»

در بین گروه هایی که بیش از همه موجب هراس فعالان طرفدار حقوق فلسطینیان است، گروهی به نام Canary Mission (۷) وجود دارد که منابع مالی، اعضا و کارکردش سری است. یک روزنامه نگار نزدیک به لابی، نقش آن را چنین توضیح می دهد: «کسانی که از آن نفرت دارند، کسانی هستند که هدف آن قرار دارند، که از "لیست سیاه" حرف می زنند. در این لیست شما نام ها، دانشجویان و استادان دانشگاهی، و سازمان هایی را می بینید که گویا با تروریسم یا تروریست ها پیوند دارند و به نابودی دولت یهود فراخوان می دهند». سایت اینترنتی این سازمان هدف خود را چنین خلاصه می کند: «اطمینان پیدا کنید که رادیکال های امروزی، فردا کارمندان شما نشوند». زندگی نامه هر قربانی را برای دآوری دیگران نصب می کنند که بالای آن نوشته شده: «اگر شما نژاد پرستید، همه باید آن را بدانند»

کلین فلد موفق شده بنیانگذار و منبع مالی آن را کشف کند. او آدام میلستین، رئیس «شورای امریکائی اسرائیلی» (IAC) است که در سال ۲۰۰۹ به جرم تقلب مالیاتی به زندان محکوم شده بود، که البته مانع از ادامه فعالیت هایش از درون سلول زندان هم نشد. او فلسفه خود را به جوان مخاطب شرح می دهد: «ابتدا، باید در مورد آن ها تحقیق کرد [منظور فعالان طرفدار فلسطین است]. باید فهمید برنامه و طرح آن ها چیست؟ آیا به یهودیان حمله می کنند، بخاطر این که آسان است، زیرا محبوبیت عمومی را به همراه دارد. ما باید چهره آن ها را به خاطر آن چه که هستند برملا کنیم. یعنی اینکه آنها نژاد پرست و مخالف دموکراسی هستند. باید آن ها را به گرفتن موضع دفاعی وادار سازیم.»

چندین دانشجو از مخاطراتی که تهدیدشان می کند صحبت کردند. خانم سومر عواد که در کارزار دفاع از حقوق فلسطینیان در ناکس ویل (ایالت تِنِسی) شرکت کرده، نقل می کند چگونه به مدت دو سال هدف آزار در تویتر قرار گرفت و علاوه بر آن، «آن ها» در مورد او اطلاعات مربوط به ده سال گذشته را روی اینترنت پخش کردند: «آن ها تا بتوانند جستجو و کنکاش می کنند. فردی با کارفرمای من تماس گرفته و با تهدید از او خواسته است که مرا از کار اخراج کند، و الا او را به عنوان یهودستیز افشا خواهند کرد». این شیوه خبرچینی ممکن است به مرگ حرفه ای افراد منجر شود یا مشکلاتی را برای یک دانشجو در کاریابی پس از پایان دوره تحصیل ببار آورد. لذا، برخی از متهمان مجبور شدند «توبه نامه» ای بفرستند که در سایت Canary Mission منتشر شود (۸) تا در عوض این کار، نام شان از فهرست سیاه حذف شود: این پیام ها به صورت «اعتراف های» یک ناشناس پخش می شوند که در آن فرد توضیح می دهد که «فریب» خورده است. این اعترافات به اعتراف هایی که به زور از هواداران کمونیسم در دوران مک کارتیسم در ایالات متحده در سال های دهه ۱۹۵۰ گرفته می شد یا به آن چه در رژیم های خودکامه امروزی می گذرد، شباهت دارد. آقای بریم با خوشحالی اظهار می داشت: «این یک جنگ روانی ست. آن ها به وحشت افتاده اند، یا دهان شان را می بندند یا وقت شان را به جای حمله به اسرائیل صرف جستجو [در مورد اتهامی که به آنان وارد شده] می کنند. این روش بسیار موثر است». با این حال، یکی از دیگر مخاطبان «تونی» اظهار تاسف می کند که «افترا زدن نسبت به فردی با معرفی او به عنوان یهودی ستیز دیگر همان اثر پیشین را ندارد».

این جنگ و دعوا که بر جمع آوری اطلاعات شخصی از شهروندان امریکائی

متکي است، بدون امکاناتي که وزارت اموراستراتژيکي اسرائيل در اختيار آنان قرار مي دهد، ميسر نيست. خانم سيما واکنين-جيل، رئيس کل آن موسسه در کنفرانسي در محل (IAC) اين نکته را تايد کرد: «جمع آوري داده ها، تجزيه و تحليل اطلاعات، بررسي سازمان هاي فعال، رد يابي مسير کمک مالي، اينها کارهائي است که فقط یک کشور، با منابعي که در اختيار دارد مي تواند به بهترين وجه انجام دهد». او مي افزايد: «اين واقعيت که دولت اسرائيل مصمم شده بازيگر کليدي باشد، بسيار پرمعني ست. زيرا ما مي توانيم قابليت هائي عرضه کنيم که سازمان هاي غيردولتي درگير در اين زمينه فاقد آن هستند. ما تنها بازيگر شبکه طرفدار اسرائيل هستيم که قادر به پرکردن اين خلاء است. (...) ما داراي بودجه کافي بوده و مي توانيم چيزهاي مختلفی عرضه کنيم». سپس، اظهارات او لحنی تهديدآمیز می گیرد: «تمام کسانی که ارتباطی با BDS دارند بايد دوبار فکر کنند: آیا من بايد اين اردوگاه را انتخاب کنم يا اردوگاه مقابل را؟»

نقض قوانین آمریکا

خانم واکنين-جيل تايد مي کند که در اين کار جمع آوري اطلاعات: «ما FDD و ديگران را داريم که [براي ما] کار مي کنند. بنياد دفاع از دموکراسي ها (FDD) انديشکده اي نئو کان [محافظه کاران نو] است که در سال هاي اخير، در نزديکي امارات متحده عربي و اسرائيل نقش مهمي ايفا کرده است. در سال گذشته، اين بنياد در کارزار عليه قطر و الجزيره، که متهم شده بود که ابزاري در بي ثبات کردن منطقه است، شرکت کرد. با وجود اين که به موجب قوانين امريکا، سازمان ها يا افرادي که براي دولتي خارجي کار مي کنند بايد با اعلام اين نکته در وزارت دادگستري ثبت شوند،، آیا وزارت دادگستري FDD را که به وظيفه اش عمل نکرده، به دادگاه خواهد کشاند؟

همان طوري که علي ابو نعمه، گرداننده سايت «انتفاضه الکترونيکي» خاطرنشان ساخت: «اگر شما اعترافات ضبط شدهء یک مسئول عالي مقام روسي يا ايراني يا حتي کانادائي را داشتيد که پذيرفته اند کشورشان با عمليات مخفي از شهروندان آمريکائي جاسوسي مي کنند و براي اين کار از پوشش یک سازمان غير دولتي NGO استفاده مي کنند، مثل یک بمب عمل مي کرد!» . گرچه اين همکاري ها به FDD خلاصه نمي شوند و تعدادي از مخاطبان کلين فلد مثل آقاي بريم به شرط محرمانه ماندن آن را تايد مي کند، ولي آنان اضافه مي کنند که موضوع «حساس» است و بهتر است زياد آن را پخش نکرد.

این مستند افشاگری‌های دیگری هم دارد، مثل برملاکردن روشی که TIP در بیت المقدس، خبرنگاران امریکائی را «تحویل» گرفته، با هدایت آن‌ها، موضوع را «آکبند (حاضر و آماده)» در اختیارشان می‌گذارند و آن‌ها کار دیگری ندارند مگر پخش این گزارش‌ها در آمریکا؛ یا فشارهایی که بر رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها اعمال می‌شود تا روزنامه‌نگاران مقاله‌ها یا گزارش‌های خود را تغییر دهند...

گرچه چنین به نظر می‌آید که امروزه، همه چیز با اسرائیل مساعد است، اما طرفداران امریکائی آن کشور به رغم امکانات شان عصبی هستند. از نگاه آن‌ها، آینده تاریک جلوه می‌کند، از جمله در محافلی که قاعدتا موافق و حامی آن‌ها هستند. خانم واکنین-جیل تایید می‌کند که: «ما نسل یهودیان متولد بعد از سال ۲۰۰۰ را از دست داده ایم. پدران و مادران آن‌ها از مشکلاتی که با فرزندان شان در دوران شام شایات دارند صحبت می‌کنند. [جوان ترها] دولت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسند و ما را به مثابه موجودی قابل تحسین نمی‌نگرند.»

پاورقی‌ها :

-۱

Lire Serge Halimi, « [Le poids du lobby pro-israélien aux Etats-Unis](#) », *Le Monde diplomatique*, août 1989.

-۲

www.aljazeera.com/investigations/th

-۳

Cf. par exemple Richard Silverstein, « [Israel lobby pressures Qatar to kill Al Jazeera documentary](#) », *Tikun Olam*, 8 février 2018.

-۴

Clayton Swisher, « [We made a documentary exposing the "Israel lobby". Why hasn't it run ?](#) », *The Forward*, New York,

.8 mars 2018

0- مقاله « قطر تسلیم نمی شود » لوموند دیپلماتیک مارس ۲۰۱۸

<https://ir.mondediplo.com/article2932.html>

-۶

John Mearsheimer et Stephen M. Walt, *Le Lobby pro-israélien et la Politique étrangère américaine*, La Découverte, Paris, 2009

-۷

The Forward, dont la plupart des lecteurs sont des Juifs américains, a publié une enquête sur Canary Mission et sur l'utilisation par les autorités israéliennes de ses informations pour interroger les citoyens américains « suspects » – même juifs – arrivant en Israël. Josh Nathan-Kazis, « [Canary Mission's threat grows, from US campuses to the Israeli border](#) », *The Forward*, 3 août 2018

-۸

<https://canarymission.org/ex-canary>

-۹

Lire « [Propagande et désinformation à l'israélienne](#) » I et II, .Nouvelles d'Orient, Les blogs du Diplo, 13 et 26 janvier 2010